

این کیست که می‌گوید خداست؟



نویسنده: دیو برنان

مترجم: نینوس مقدس نیا

این کیست که می‌گوید خداست؟

نویسنده: دیـو بـرَنـان
مـتـرجـم: نینوس مقدس‌نیا
کـلیسـای انـجـیـلـی آشـوری تـهـران
مـهــر ۱۳۷۷
اسـفـند ۱۳۸۱

«تکـثیر محـدود ـ مخـصوص مسیـحیان»

این کیست که می‌گوید خداست؟

هـیچکس دربـارهٔ هـویت اشـخاصی مـانند لینکُلن، میکل‌آنژ یا ارسطو بحث نمی‌کند. کتابهای تاریخی بر این گونه اشخاص، مُهر تأیید زده‌اند. اما در مورد شخصی بـه نام عیسی، قضیه فرق دارد. اگر در مورد او به جمع‌آوری نظراتِ عموم بپردازید، با عقاید بسیار مـتفاوتی مـواجـه خواهید شـد. مـردم بـه خـاطر چـیزهای خـاصی مشـهور می‌شوند، اما عیسی چنین نیست. او درگیر مسایل سیاسی، تجاری و یا فرهنگی نشد. تخصّص او در چیزی بود که ما معمولاً آن را دین و مـذهب مـی‌نامیم. او راجـع بـه خـدا چیزهای بسـیاری مـی‌دانست. در واقـع او ادعـا کـرد کـه خداست. سؤال این است: او کیست؟ هدف این کتابچه کـه توسط «دِیو برَنان» (Dave Branon) نوشته شـده ایـن است که خواننده را یاری دهد تـا بـفهمد کـتاب‌مقدس در مورد اینکه عیسی کیست، چه می‌گوید.

مارتین ر. دو هان

فهرست	صفحه

چه کسی ایمان ندارد که عیسی خداست؟

عـدهٔ بسـیاری بـه صـفحات تـاریک تـاریخ گـذشته می‌نگرند و تصویری تیره و مبهم از عیسی می‌بینند. آنها ادعای ۲۰۰۰ سالهٔ وی را شنیده‌اند کـه او خـداست، امـا کاملاً به آن ایمان ندارند. برای آنان دشوار است بپذیرند که یک نجّار ساکن شهری کوچک و یهودی‌نشین، آفرینندهٔ جهان باشد. به همین دلیل ترجیح می‌دهند که دربارهٔ او، به عقایدی ایمان داشته باشند که کمتر هیجان‌انگیز به شـمار آیند. بعضی از این گونه عقاید، در اینجا آورده شده‌اند:

عیسی انسانی است که بـه چـیزهای بـزرگی دست یافت. در بین گروههایی که چنین نـظری دارنـد، می‌توان به «مورمونها» (Mormons) یا «کلیسای عیسی مسیح مقدسین روزهای آخـر» اشـاره نـمود. آنـها تـعلیم می‌دهند که عیسی روحی بود که از پیش وجود داشت – اما همین اعتقاد را دربارهٔ هر کسِ دیگـری هـم دارنـد. آنـان می‌گویند که وجه تمایز عیسی این نیست که او خدا بـود، بلکه این است که او اولین طفل–روحی است کـه از خـدا مولود شده است.

برای عده‌ای پذیرفتن این دشوار است که یک نجّار ساکن شهری کوچک و یهودی‌نشین، آفرینندهٔ جهان باشد.

«انسانیت او را باید واقعی و عادی شمرد – هر چه برای او اتفاق افتاد، ممکن است برای هر یک از ما نیز واقع شود»

(«ب. هـ. رابرتس» رهبر، نقل قول توسط «سِر اُلیور لاج» در کتاب جوزف اسمیت، King Follett Discourse، ص.۱۱ زیرنویس).

عیسی موجود آفریده شده‌ای است که به او مقام دوم در ادارهٔ امور داده شده است. به گفتهٔ «شاهدانِ یهوه» (Jehovah's Witnesses)، عیسی «یک خداست، اما نه همان خدای متعال که یهوه است» (بگذارید خدا واقعی باشد، ص. ۳۳). آنها می‌گویند که عیسی «فردی مخلوق است که دومین شخصیت جهان به شمار می‌آید» (از همه چیز اطمینان یابید، ص. ۲۰۷).

عیسی انسانی است که از ما برتر نمی‌باشد. «واضح است که عیسی، خودِ خدا نیست» (اصل الهی، ص. ۲۵۵). این کلمات که از زبانِ «سان میونگ مون» نقل شده‌اند، دیدگاه «کلیسای یگانگی» (Unificatin Church) او را بروشنی نشان می‌دهند. تعلیم این فرقه این است که ارزش عیسی بالاتر از هیچ انسان دیگری نیست. آنانی که از الهیات «مون» پیروی می‌کنند اظهار می‌دارند که کار و مأموریت عیسی به شکست انجامیده است.

وجود عیسی، از زمان لقاح نطفه‌اش بوده است. یکی از گروههایی که چنین چیزی را تعلیم می‌دهد، فرقهٔ «طریق جهانی» (The Way International) است. آنها در تفسیر خود از دستورات کتاب‌مقدس معتقدند که «موجودیت عیسی مسیح زمانی آغاز شد که خدا، جان و حیاتِ عیسی را در مریم منعقد نمود» (ویکتور وایرویل،

طریق کلمه ، جلد سوم، ص. ۲۶ و ۲۷).

عیسی یک نبی و پیامبر خداست. مطابق عقیدهٔ بعضی ادیان، «عیسی ... فقط پیام آورِ خدا بود.» آنان همچنین می‌گویند که او پیامبری بی‌گناه بود که هرگز به بزرگی مقام نبیِّ خودشان نرسیده است.

عیسی کمتر از آنی است که اغلب مردم فکر می‌کنند. آنانی که منکر وجود خدا هستند، به عیسی با دید خِفَّت می‌نگرند. برای بعضی‌هایشان دشوار است که حتی او را همطرازِ بزرگانی از گذشته نظیر بودا یا سُقراط محسوب بدارند. «برتراند راسل» (Bertrand Russell)، مدافع مشهور دیدگاه انکار وجود خدا، گفته: «من شخصاً نمی‌توانم حس کنم که مسیح، چه از نظر حکمت و چه از نظر فضیلت، بالاتر از سایر شخصیت‌های معروفِ تاریخ باشد» (چرا مسیحی نیستم ، ص. ۱۹).

عیسی یک معلم برجستهٔ اخلاق می‌باشد. بعضی‌ها همهٔ کار عیسیَ بر روی زمین را رد نمی‌کنند، هرچند ادعای الوهیتِ او را مردود می‌شمارند. «ویلیام چَنینگ» از کلیسای «یونیتاریان» (Unitarian) گفته: «مسیح به عنوان یک معلم برجستهٔ اخلاق، به زمین فرستاده شد؛ نه به عنوان یک واسطه (بین خدا و انسان).»

عیسی یک مدیوم (یا واسطهٔ روحی) صوفی‌مسلک است. همفکران فرقهٔ بدعتکار «عصرِ نو» (New Age) عیسی را به عنوان کسی قبول دارند که راهنمایِ «واقعیت بخشیدن به خود» بود. طبق این نظر، عیسی هم مانند بسیاری از شخصیت‌های باستانی مجرایی

است که از طریق وی می‌توان به گذشته نگریست. آنها می‌گویند که او در طی تجسّم‌های پیشین خود، به درجه‌ای از پاکی رسید که برای همه ممکن و قابل دسترسی است.

عیسی تجسّم نیازهای ما است. بعضی فکر می‌کنند که تنها دلیلِ برای اینکه عیسی به چنین درجه‌ای از اهمیت ارتقا یافته این است که انسانها به کسی مانند او احتیاج دارند تا به وی تکیه کنند. «کارل یونگ»، روانشناس و روان‌درمان مشهور سوئیسی اظهار داشت: «عیسی قهرمان دورهٔ فرهنگی ما است که صرف نظر از وجود تاریخی‌اش، تجسّم اسطوره‌ای آن انسان الهی است».

از یک چیز می‌توان اطمینان داشت. یکی در اشتباه است! ممکن نیست همهٔ اینها در مورد عیسی درست بگویند.

از یک چیز می‌توان اطمینان داشت. یکی در اشتباه است! ممکن نیست همهٔ اینها در مورد عیسی درست بگویند. ممکن نیست او دقیقاً همان چیزی باشد که همهٔ این افراد و گروهها می‌گویند. بسیاری از آنانی که فکر می‌کنند می‌دانند او کیست، در واقع اصلاً نمی‌دانند. اگر او فقط یک پیامبر یا واسطه است، پس آنانی که تأکید می‌ورزند که خداست، در اشتباهند. از سوی دیگر، اگر او خداست، در این صورت، همهٔ کسانی که اصرار دارند او فقط یک انسان استثنایی است، اشتباه می‌کنند. ممکن است بعضی بخواهند هر دو نظر را داشته باشند. اما در آزمایشات علمی و در تحقیقات خبرنگاری، حقیقت به نحوی مطلق و

با همهٔ وجود دنبال می‌شود. چرا ما در این مطالعهٔ مهم، چنین نکنیم؟

آیا واقعاً اهمیت دارد؟

در اغلب موارد، مردم در توصیف خود از مسیح آزادند و هر طور که می‌خواهند او را می‌نامند. به او چنین اَلقاب برجسته‌ای داده شده: «شخص دوم در کائنات»، «نبیّ‌ای از سوی خدا»، «معلم بزرگ اخلاق»، «مردی مقدّس» و «کسی که بیشتر از همه با خدا در تماس بوده.» کیست که وقتی از رهبرش چنین تعریفهایی بشود، ذوق‌زده نگردد؟ مگر امکان دارد که از بنیانگذار گروهی چنین با احترام و ستایش یاد شود و اعضای آن گروه راضی نباشند؟

جواب سؤالات بالا این است: بله، مسیحیان و پیروان عیسی را این القاب و عناوین راضی نمی‌کند. برای مسیحیان کافی نیست که او را یکی از شخصیتهای برجستهٔ تاریخ به شمار آورند. مسیحیان حس می‌کنند که کافی نیست میلیونها نفر مسیح را صرفاً یک انسان نمونه – حتی بزرگترین انسان در بشریّت – بدانند. ما فکر می‌کنیم که عناوینی از قبیل «معلم اخلاق» و «نبی»، او را آنطور که کاملاً هست نمی‌شناسانند. خیر؛ مسیحیان بر اسم دیگری برای او اصرار دارند – اسمی که تمام مسیحیت بر آن بنا شده، اما از سوی دیگر سنگ لغزشی است پیش پای کسانی که اگر آن نبود، امکان داشت در زُمرهٔ پیروان او درآیند.

پیروان عیسی اصرار دارند که نه تنها او را مسیحِ موعود و نجات دهنده بنامند، بلکه خداوند (به معنایَ صاحب و سَروَر) و خدا نیز. اما چرا؟ این اسامی و عناوین

چه اهمیتی در مورد عیسی دارند؟ چرا نباید بتوانیم فقط به سخنان حکیمانه‌اش بسنده کنیم و زندگی نیکوی او را تحسین کنیم و در همین حد، کافی باشد؟ آیا این نکته که او خدا هست یا نه، تا به این حد، مهم و اساسی است؟

این نکته جالب است که احتمالاً الوهیت عیسی، مهمترین سؤالی است که راجع به مسیحیت پرسیده می‌شود. چرا؟ چون عیسی فرمود که او خداست، همان طور که خواهیم دید، او در مواقع مختلف و متعدد، الوهیت خود را به هموطنانش اعلام نموده است. عیسی بدون ترس از بروز شقاق و بدون توجه به بی‌ایمانی شنوندگانش، اعلام نمود که او خداست و در این مورد هیچ شکّی باقی نگذاشت.

این اسامی و عناوین چه اهمیتی در مورد عیسی دارند؟ چرا نباید بتوانیم فقط به سخنان حکیمانه‌اش بسنده کنیم و زندگی نیکوی او را تحسین کنیم و در همین حد، کافی باشد؟

بدین ترتیب با مسألهٔ غامضی مواجه می‌شویم. ما نمی‌توانیم به سخنان هر کس که ادعا کند خدای متعال است، ایمان آوریم – هر چقدر هم کارهای خوب و سخنانِ حکیمانه از او سرزده باشد – مگر اینکه او واقعاً خدا باشد. در غیر این صورت، چنین شخصی فقط مستحق دلسوزی و ترحّم ما خواهد بود. کسی که خدا نیست ولی خود را خدا می‌خواند، یقیناً سزاوار پرستش، تحسین و الگوبرداریِ ما نخواهد بود.

پس آیا واقعاً اهمیت دارد؟ بله؛ اگر عیسی خدا نیست، پس نمی‌تواند نمونه، معلمی حکیم، رهبری اخلاقی و یا حتماً یک شخصیت مهم تاریخ به شمار آید. مهمترین مسأله در دنیا ارائهٔ دلایلی است مبنی بر الوهیت عیسی مسیح. و این وظیفه‌ای است که این کتابچه سعی در انجام آن دارد.

ایده‌ها و نظرات ما در مورد مسیح مهم نیست. هیچ چیز کمتر از حقیقت نمی‌تواند ما را قانع بسازد. در صفحات آتی خواهیم دید که ابدیت ما به پاسخ‌مان به این سؤال بستگی دارد: «این کیست که می‌گوید خداست؟»

کتاب‌مقدس دربارهٔ همهٔ این مسائل چه می‌گوید؟

«ثابت کنید.» همین دو کلمه می‌توانند سدّ راهِ هر کسی شوند که مایل است از حقیقت مسأله‌ای دفاع کند. اگر اعتقاد یا باوری را نمی‌توان با دلیلی به اثبات رسانید، پس ارزش این را ندارد که وقتی صَرفِ مطرح شدنش بشود. طریقِ پیدا کردن یک دلیل لازم، در یافتن منبعی قابل اعتماد و مؤثق نهفته است. شخص حق‌جو، اگر مبنای مستحکمی نیابد، در کلاف نظرات گوناگون، سر در گُم خواهد شد.

اینجاست که اعتقاد به الوهیت مسیح، قوّت می‌گیرد. منبع این عقیده، کتابی مورد اعتماد یعنی کتاب‌مقدس می‌باشد. کاوشهای باستانشناسی بسیار، آشکار نموده که کتاب‌مقدس در موضوعات تاریخی و جغرافیایی، قابل اعتماد است. کتاب‌مقدس برای مدت حدود دو هزار سال مورد بررسی موشکافانهٔ محقّقان قرار گرفته و معتبر و سرافراز از بوتهٔ آزمایش بیرون آمده است. نسخه‌های خطیِ بجا مانده از کتاب‌مقدس، بسیار بیشتر از هر کتاب باستانی دیگری است. همهٔ این دلایل بیرونی، ما را در مورد این کتاب که خدا مکاشفهٔ الهی‌اش را در آن به بشر بخشیده، مطمئن‌تر می‌سازند. الوهیت مسیح، اعتقادی قابل اعتماد است چون از منبعی مؤثق منشأ یافته است.

اکنون و در نور این معرفت می‌توانیم دریابیم که کتاب‌مقدس در مورد خصوصیات شخصیت اصلی‌اش چه می‌گوید. حال می‌توانیم این مدرک قابل استناد را تا

رسیدنش به اوج و مرحلهٔ نتیجه‌گیری، تعاقب کنیم. البته اگر نمی‌خواهیم آنچه را که عیسی دربارهٔ خود فرموده بپذیریم، اهمیتی هم نخواهد داشت که توصیف کتاب‌مقدس از او به عنوان معلمی که از سوی خدا فرستاده شده را هم قبول داشته باشیم.

اگر کتاب‌مقدس کتابی قابل اعتماد است، و اگر پیغام آن در طول قرنها به نحوی معجزه‌آسا برای ما محفوظ باقی مانده، پس می‌توانیم به این کتاب به عنوان منبعی ارزشمند برای شناخت «او» که تاکنون حفظش کرده، اعتماد و توکّل کنیم. بیایید نظری داشته باشیم بر آنچه که کتاب‌مقدس در مورد الوهیت عیسی مسیح اظهار می‌دارد.

اظهارات عهد عتیق



کتاب‌مقدس این تعلیم را در عهد عتیق پنهان نداشته که ناگهان در عهد جدید، آشکارش سازد. این عقیده که ماشیح یا مسیحِ موعود به زمین خواهد آمد، برای هر کسی که با عهد عتیق آشناست، تعجب برانگیز نمی‌باشد. انبیای مختلف، نشانه‌های متعددی از این واقعه را بیان می‌دارند. در واقع، راجع به زندگی مسیحِ موعود، حقایق صریح و متعددی در عهد عتیق وجود داردَ که توسط مسیح به انجام رسید. نمودار ذیل، فقط نمونهٔ کوچکی است.

نبوّت	ذکر شده در:	به انجام رسیده در:
تولد از باکره	اشعیا ۱۴:۷	متی ۲۳:۱
تولد در بیت لحم	میکا ۲:۵	متی ۵:۲
سفر به مصر	اعداد ۸:۲۴	متی ۱۵:۲
شفا دادن عدهٔ بسیار	اشعیا ۴:۵۳	متی ۱۶:۸
مصلوب شدن	اشعیا ۱۲:۵۳	متی ۳۸:۲۷
شکسته نشدن هیچ استخوان	مزمور ۲۰:۳۴	یوحنا ۱۹:۳۳-۳۶

واضح است که آمدن مسیح در تقویم مذهبی پیش از مسیحیت، پیشگویی شده بود. اما فقط این نیست. نوشته‌های مقدس دورهٔ عهد عتیق، نه فقط در مورد آمدن

ماشیح یا مسیح موعود به ما خبر می‌دادند، بلکه می‌گفتند که قرار است او خصوصیتی متفاوت با هر انسان دیگری داشته باشد. او می‌بایست خدا می‌بود. سه آیه از عهد عتیق ثابت می‌کنند که عیسی - یا همان مسیحِ الهی پیشگویی شده - می‌بایست خدای مجسّم شده در بدَن انسانی می‌بود. با نگاهی دقیق به این سه قسمت، متوجهٔ این حقیقت اساسی خواهیم شد.

اشعیا ۱۴:۷. «اینک باکره حامله شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.» برای اینکه درک کنیم این آیه، آمدن عیسی را به عنوان خدا در جسم، پیشگویی می‌کند، باید به لقب عمانوئیل توجه داشته باشیم. این کلمه از نظر لغوی یعنی «خدا با ما». مطمئناً برای آنانی که این نبوّت را می‌شنیدند، این مسأله یک راز بود. این طفل چطور قرار بود حضور خدا را به نزد انسان آورد؟

بخاطر مکاشفهٔ تکمیلی عهد جدید (متی ۱:۲۱-۲۳)، ما قادریم آنچه را که آنها نمی‌توانستند بفهمند، درک کنیم. نقشهٔ خدا برای ملاقات با بشر صرفاً اعزام یک سخنگو و منجی نبود، بلکه او می‌خواست «خدا با ما» باشد. اما دربارهٔ دیدگاه عهد عتیق چه می‌توانیم بگوییم؟ چه دلایل دیگری می‌توانیم به دست آوریم؟

اشعیا ۶:۹. «زیراکه برای ما وَلَدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مُشیر و خدای قدیر و پدر سَرمَدی و سَروَرِ سلامتی خوانده خواهد

شد.» اگر به گذشته بنگریم می‌توانیم نبوّت جالبی را مشاهده کنیم. همهٔ آنانی که عیسی را به عنوان همین ماشیحِ موعود می‌شناسند، از گفتهٔ این نبیِّ عهد عتیق درمی‌یابندَ که او نه فقط حاکم بلکه «خدای قدیر» می‌بود.

این همان واژه و ساختار دستوری است که این نبی در اشعیا ۲۱:۱۰ به کار برده و گفته که «بقیهٔ یعقوب» به سوی «خدای قادر مطلق» بازگشت خواهند نمود. در این جا فقط دو امکان پیش روی ما است. اول، یا اشعیای نبی می‌خواهد بگوید که «خدای قدیرِ» دیگری قرار است بیاید. که در این صورت دو خدا در جهان معرفی می‌شوند! این با آیات دیگری از قبیل اشعیا ۲۲:۴۵ در تضاد است که می‌گوید: «ای جمیع کرانه‌های زمین به من توجه نمایید و نجات یابید. زیرا من خدا هستم و دیگری نیست.» پس اگر وجود دو خدا این چنین تکذیب شده، پس فقط یک امکان برای ما باقی است. آن یهوه‌ای که اشعیا و قومش او را می‌پرستیدند، و این طفلِ پسری که قرار بود مولود شود و «خدای قدیر» نامیده شده، می‌بایست یکی باشند.

مسیح موعود الهی، همان قدر که در عهد جدید،
آشنا و قابل درک است، در عهد عتیق نیز همچنین است.
- جون ا. بوتل و کونتین هایدر

میکا ۲:۵ «و تو ای بیت‌لحم افراته، اگرچه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل

حکمرانی خواهد نمود و طلوعهای او از قدیم و از ایام ازل بوده است.»

حیات ابدی برای همهٔ ما دلفریب است، اما دستیابی به آن غیرممکن می‌باشد. ابدی بودن روحمان حقیقتی انکارناپذیر است، اما هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که قبل از آغاز جهان، در کنار خدا حضور داشته است؛ هیچکس بجز عیسی مسیح. میکا نه فقط پیشگویی کرد که عیسی می‌بایست در بیت‌لحم به دنیا آید، بلکه آشکار نمود که این «پیشوا در اسرائیل»، از ازل در مشورتهای الهی سهیم بوده است. این امر، چگونه الوهیت عیسی را ثابت می‌کند؟ اگر در ازل فقط خدا وجود داشت و عیسی نیز با او بود، پس او نیز باید همان خدا باشد.

بدیهی است همهٔ آنانی که عیسی را به عنوان مسیح موعود می‌شناسند، می‌دانند که با آمدن او به زمین، واقعهٔ عجیبی اتفاق افتاد. لااقل اینکه او نبوّتها را به طریقی معجزه‌آسا به کمال رسانید. یک محقّق که به بررسی فقط هشت پیشگویی عهد عتیق راجع به عیسی مسیح پرداخته، به این نتیجه رسیده: «امکان و احتمال اینکه هر شخصی بتواند همهٔ این هشت پیشگویی را به انجام برساند، یک در ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ می‌باشد.» اگر می‌توانیم به این پیشگویی‌ها و صحّت اطلاعاتی که در مورد آمدن عیسی به دنیای ما ارائه می‌کنند اطمینان داشته باشیم، یقیناً قادر خواهیم بود به القاب و عناوینی که در این پیشگویی‌ها عیسای ماشیحِ موعود را خدا می‌خوانند هم ایمان بیاوریم.

اظهارات عهد جدید



عهد جدید کتاب عیساست. این کتاب با نسب‌نامهٔ او آغاز و با پیروزی نهایی و آتی او خاتمه می‌پذیرد. در این میان، اشارات جالبی به زندگی، مرگ، قیام، صعود و ستایش او وجود دارد. اما سؤال اینجاست که این شخص کیست؟ آیا کتابِ او واقعاً به ما پاسخ می‌دهد؟ آیا می‌توانیم به این گزارشات اعتماد کنیم؟ مطمئناً او بیماران را شفا بخشید، اما آیا او صرفاً یک فروشندهٔ دوره‌گردِ داروهای شفابخش در قرن اول میلادی نبود؟ مطمئناً او گرسنگان را سیر نمود، اما آیا نمی‌توان او را یک افسونگرِ تردست محسوب کرد؟ مطمئناً او با سخنان خود توده‌های مردم را مجذوب نمود، اما آیا در حدّ همان واعظان برجستهٔ دنیای قدیم نبود؟

برای یافتن پاسخ، باید به ورای ماجراهای مربوط به آنچه عیسی انجام داد، بنگریم. باید دریابیم کسانی که او را دیدند، درباره‌اش چه گفتند. یک زندگینامه‌نویس که دربارهٔ زندگی و خصوصیات کسی قلمفرسایی می‌کند که دیگر بر روی زمین نیست، از زبان کسانی که شخص مورد نظر را دیده و شناخته‌اند با کسانی که چیزی در مورد وی می‌دانند و مسأله را شنیده‌اند، سخن می‌گوید. ما هم می‌توانیم با همعصرانِ عیسی «مصاحبه» کنیم تا دید روشنی از او به دست آوریم. بیایید از مردی آغاز کنیم که عیسی را بسیار

خوب می‌شناخت؛ یوحنای رسول.

دیدگاه یوحنای رسول. آیا یوحنای رسول واقعاً اظهار داشته که عیسی خدا بود؟ برای پاسخ به این سؤال بیایید به آیات افتتاحیهٔ انجیل یوحنا نگاهی بیندازیم.

> «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطهٔ او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات، وجود نیافت. در او حیات بود و حیات، نورِ انسان بود» (۱:۱-۴).

اگر دریابیم که منظور یوحنا از واژهٔ «کلمه» چه بود، ممکن نیست از این آیات چیزی جز الوهیت عیسی مسیح را استنباط کنیم. در اینجا، همانند سه قسمت دیگر در عهد جدید (یوحنا ۱۴:۱؛ اول یوحنا ۱:۱؛ و مکاشفه ۱۳:۱۹)، کلمه یا لوگوس (*Logos*) به طور مشخص به عیسی مسیح اشاره می‌کند. وقتی به آیهٔ ۱۴ مراجعه می‌کنیم روشن می‌شود که یوحنا به عیسی اشاره می‌کند: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد.» دقّت کنید که در یوحنا ۱:۱-۴ خصوصیاتی که ذیلاً می‌آیند، از ویژگیهای خاصِ خدا هستند.

«در ابتدا.» در روزگار یوحنا هر کس که آشنایی مختصری با کتب مقدسه داشت، متوجهٔ اشارهٔ او به کتاب اول در کتاب‌مقدس می‌شد که آن را اکنون «پیدایش» می‌نامیم. همین کتاب کنونی پیدایش، در آن زمان عموماً «در ابتدا» (اولین کلمات کتاب پیدایش) نامیده می‌شد.

بنابراین ذهن خوانندهٔ انجیل یوحنا به طور خودکار به روایت آفرینش و ازلی بودن خدا معطوف می‌شد. یوحنا صریحاً اعلام می‌کند که پیش از آغاز عالم، عیسی با خدا بود.

«کلمه نزد خدا بود.» این جمله نشان می‌دهد که هر چند عیسی خدا بود، اما وجودی مجزا به شمار می‌آمد که آنطور که حرف اضافهٔ نزدِ ، حاکی از آن است، مصاحبت و مشارکت با خدای پدر داشت.

هیچ کتابی (مانند کتاب‌مقدس) از دنیای باستان باقی نمانده که تا به این حد، شهادات متنی و تاریخی بی‌نظیر را در خود حفظ کرده باشد. - *کلارک پیناک*

«کلمه خدا بود.» این جمله، اعلامیه‌ای مشخص راجع به الوهیت عیساست. این جمله نمی‌گوید که او هم «یک خدایی» بود؛ همانطور که بعضی فکر می‌کنند. اشکال ترجمهٔ آنان از اینجا ناشی می‌شود که عدم وجود حرف تعریف برای واژهٔ یونانی «تئوس» (خدا) در زبان اصلی را به نحوی سطحی تفسیر می‌کنند. آنان که این اشتباه را مرتکب می‌شوند، قادر به درک این نکته نیستند که یوحنا عمداً از به کار بردن حرف تعریف لازم امتناع می‌ورزد تا نشان دهد که عیسی خداست، درست همان طور که "پدر" هم خداست. اگر یوحنا حرف تعریف را در اینجا به کار می‌برد، معنایش این می‌شد که فقط عیسی بتنهایی کلّ وجود خداست (بدون "پدر" و "روح‌القدس"). با این همه،

مخالفان الوهیت مسیح، هنوز هم اصرار دارند که این عبارت را اینگونه ترجمه کنند: «کلمه هم خدایی بود!»

در این مورد، دو اشکال وجود دارد. اول؛ عهد جدید پُر است از اشاره به واژهٔ خدا بدون استفاده از حرف تعریف مشخص در زبان یونانی (۲۸۲ بار). در واقع، حتی مترجمانی که در ترجمهٔ یوحنا ۱:۱ از عبارت «یک خدا» استفاده می‌کنند، همین واژه را در ۹۴ درصد از ۲۸۱ مورد دیگر آن، «خدا» ترجمه می‌نمایند؛ در حالی که برای تداوم نظر خود لازم است همه را «یک خدا» ترجمه کنند. این ساختار، فقط بیست بار در انجیل یوحنا تکرار شده است. پس آیا یوحنا ۱۸:۱ را هم باید این طور ترجمه کرد: «یک خدایی را هرگز کسی ندیده است»؟

علاوه بر مشکلات مربوط به دستور زبان، اشکال دیگری هم در این ترجمهٔ غلط مطرح می‌شود. اگر در واقع این آیه باید به صورت «یک خدایی» ترجمه شود، در این صورت با عقیدهٔ چند خدا پرستی مواجه می‌شویم که هیچ سابقه‌ای در ایمان مسیحی ندارد. اگر عیسی یک خدایی هست، پس باید خدایان دیگری هم باشند! اما کتاب‌مقدس در این مورد صراحتاً اعلام می‌کند: فقط یک خدا هست. نامیدن عیسی به عنوان «یک خدایی» در میان سایر خدایان، همانطور که برای یک خوانندهٔ خداپرست قرن بیستمی غیرقابل قبول است، برای یک خواننده در قرن اول هم پذیرفتنی نبود. همعصرانِ یوحنا همه در مکتب توحید رشد و آموزش یافته بودند و هیچ‌گونه تخطّی از این آموزهٔ مستحکم، قابل قبول نبود.



«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود.»
- یوحنا ۱:۱



«همه چیز به واسطهٔ او آفریده شد.» چه کسی جز خدا را می‌توان با آفرینش مرتبط نمود؟ با اشاره به اولین آیهٔ کتاب پیدایش به ما یادآوری می‌شود که «خدا آسمانها و زمین را آفرید.» و اکنون یوحنا، عیسی را به عنوان عامل فعال اجرایی در کارِ آفرینش، نشان می‌دهد. این مسأله را به هیچ طریقِ دیگری نمی‌توان حل نمود مگر اینکه نتیجه بگیریم که همان عیسای نجات دهنده، خدای آفریننده هم هست.

دیدگاهِ پولس رسول. یوحنا تنها کسی نبود که گفت عیسی خداست. پولس رسول هم بخش مهمی از نوشته‌های خود را به این آموزه اختصاص داد. در اینجا از آیاتی که توسط پولس نوشته شده و الوهیت را به عیسی نسبت می‌دهند، نمونه‌هایی آورده شده است:

رومیان ۵:۹. مسیح هم ... مافوق همه و تاابد خدای متبارک است (ترجمهٔ جدید). هیچ تفسیر کج و معوجی نمی‌تواند قواعد دستوری این آیه را عوض، و انکار کند که عیسی مسیح، خداست.

فیلیپیان ۲:۵-۶. پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود، که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد. تصویر ارائه شده از عیسی در این متن، هر دو طبیعتِ

اصلیِ او را - به عنوان خدا و انسان - نشان می‌دهد. اول؛ او در طبیعتِ اصلی خود، همواره به عنوان خدا وجود داشته است. دوم؛ او داوطلبانه جلالِ الهیِ خود را کنار نهاده تا به عنوان خدا-انسان، ظاهر غلامی را بپذیرد که تا به موت، مطیع بود. پس عیسی، خدا بود و ذاتاً خدا هم باقی ماند؛ حتی آنگاه که به صورت انسان بر زمین می‌زیست.

فیلیپیان ۲:۱۰-۱۱. تا به نام عیسی، هر زانویی ... خم شود و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است؛ برای تمجید خدای پدر. خدا اجازه نمی‌دهد که هیچکسِ دیگر جز خودش پرستیده شود. اگر خدا اجازه دهد که مردم کسی پایین‌تر از او را بپرستند، فرمان اول از ده حکم را شکسته است (به متی ۴:۱۰ هم مراجعه نمایید).

اول تیموتاؤس ۳:۱۶. سرِّ دینداری، عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد. خدایی که در جسم، آشکار شد، همان عیسی بود. همهٔ آنچه که این آیه می‌گوید، فقط توسط عیسی مسیح به انجام رسیده است.

تیطس ۲:۱۳. و آن امیدِ مبارک و تجلّیِ جلالِ خدای عظیم و نجات دهندهٔ خودِ ما عیسی مسیح را انتظار کشیم. ترجمهٔ تحت‌اللفظی و دستور زبانی این آیه حاکی از آن است که اشارهٔ پولس در اینجا فقط به یک شخص است: خدای پسر.

اظهارات عیسی



آیا امکان دارد که اظهارات موجود در عهد جدید راجع به الوهیتِ عیسی، توسط چند تن از پیروان فریب خوردهٔ او به وجود آمده باشد؟ آیا امکان دارد که نویسندگان عهد جدید، برداشت غلطی از نشانه‌ها کرده باشند؟ شاید تمایل آنان به پرستیدن یک شخص بقدری قوّی بوده که این ایدهٔ الوهیت عیسی را از خود ساخته‌اند! شاید در مورد مأموریت عیسی بر زمین دچار سوءتفاهم شده‌اند. اگر اینطور باشد، مطمئناً توافق نظرِ خوبی با یکدیگر داشته‌اند! اما خودِ عیسی هم ادعا نمود که خداست.

گاهی اوقات عیسی با کلمات و عباراتی سخن می‌گفت که شنوندگانش را دربارهٔ مفهوم و منظور خویش، مردّد باقی می‌گذاشت. این را می‌توان در گفتگوهای خاصی که بین او و شاگردانش انجام پذیرفته، مشاهده نمود. می‌توانید در نظر خود مجسّم کنید که چگونه شاگردان با شنیدن اعتقاد ثقیل‌الهضمی از مسیح، در راه رفتن کمی از او عقب مانده‌اند و با حیرت سَرِ خود را می‌خارانند!

وقتی عیسی با دیگران راجع به الوهیتِ خود سخن می‌گفت، سَرِ خود را نمی خاراندند، بلکه سنگ برمی‌داشتند تا سنگسارش کنند! آنان دقیقاً می‌فهمیدند که منظور او از این ادعا چیست و به خاطر همین می‌خواستند سنگسارش

کنند.

یوحنا ۱۰. نمونهٔ خوبی از این را می‌توان در باب ۱۰ یوحنا یافت. در حالی که عیسی در معبد گام برمی‌داشت، عده‌ای از یهودیان از او خواستند: «اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو» (آیهٔ ۲۴). پاسخ عیسی بقدری واضح و روشن بود که جای هیچ شکّی باقی نمی‌گذاشت. او فرمود:

> من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی راکه به اسم پدر خود بجا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد. لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از گوسفندان من نیستید؛ چنان که به شما گفتم. گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچکس آنها را از دست من نخواهد گرفت. پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد. من و پدر یک هستیم» (آیات ۲۵_۳۰).

بدیهی است که یهودیان در مورد این ادعا، اشکال بسیار داشتند. آنان قانون عهد عتیق را می‌دانستند که هر کس ادعای الوهیت کند، مستحق مرگ است. این را هم می‌دانستند که عیسی دقیقاً همین ادعا را می‌کند. آنان می‌دانستند که وقتی او می‌گوید «پدر من» و نه «پدر ما»

منظورش چیست (آیه ۲۵)؛ وقتی که می‌گوید که حیات جاودانی را او می‌دهد، معنی‌اش چه می‌باشد (آیهٔ ۲۸)؛ و بالاخره وقتی که می‌گوید: «من و پدر یک هستیم» (آیهٔ ۳۰).

هیچ مدرک تأیید کننده‌ای، قانع کننده‌تر از شهادتهای دشمنان نیست. - *رابرت اندرسون*

این ادعای عیسی باعث شد که یهودیان او را به سوی پرتگاهی بکشانند. آنان هیچ شکّی در مورد معنای سخنان عیسی نداشتند. در واقع آنان به عیسی گفتند می‌خواهند سنگسارش کنند چون: «تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی» (آیهٔ ۳۳).

یوحنا ۸. عیسی قبل از این هم مباحثهٔ دیگری با گروهی دیگر داشت که آن هم به نتایج مشابهی منتهی شده بود. در تقابلی که قاعدتاً تَنِش شدیدی در پی می‌داشت، یهودیان عیسی را به دیوزدگی متهم ساختند. در گفتگویی که پس از آن آمد، عیسی فرمود: «پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید» (آیهٔ ۵۶). یهودیان نمی‌توانستند آنچه را می‌شنوند باور کنند! آنها می‌خواستند بفهمند چطور شخصی که ۵۰ سال هم ندارد، می‌تواند ابراهیم را دیده باشد.

پاسخ عیسی، حتی باعث سردرگمی بیشتر شنوندگان شد. او اعلام کرد: «آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم» (آیهٔ ۵۸). با این جمله،

عیسی صریحاً به آنان اعلام می‌کند که کیست. او با به کارگیری عبارت «من هستم»، بی‌شک به یهودیان، گفتهٔ خدا از بوتهٔ مشتعل خطاب به موسی در خروج ۱۴:۳ را یادآوری می‌کند. یهودیان به خاطر شناختی که از کتاب‌مقدس داشتند، درمی‌یافتند که عیسی ادعای الوهیت، ازلیّت و برابر بودن با یهوه می‌کند. ما می‌دانیم که آنان دقیقاً به مفهوم گفتهٔ مسیح پی می‌بردند، علتش هم این است که عیسی مجبور شد از میانشان بگذرد تا هدف سنگبارانشان قرار نگیرد.

یوحنا ۱۴. در موقعیتی دیگر، عیسی در حضور جماعتی بسیار دوستانه‌تر، الوهیت خویش را اعلام می‌نماید. عیسی در حین غذا خوردن با شاگردانش، انکارِ پطرس را پیشگویی کرد و توما را هم مطمئن ساخت که خود، «راه و راستی و حیات» است (آیهٔ ۶). سپس فیلیپُس از او خواست تا «پدر» را به آنان نشان دهد. پاسخ عیسی اعلام واضح و روشن وی در مورد الوهیت خویش است. او فرمود: «کسی که مرا دید، پدر را دیده است» (آیهٔ ۹)، و «آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟» (آیهٔ ۱۰).

عکس‌العمل‌های شاهدان عینی زندگی عیسی



دیدیم یهودیانی که سخنان عیسی را می‌شنیدند، می‌فهمیدند که او ادعای خدایی می‌کند. و فقط اینان نبودند که این را درک کردند. دیگران هم که از طبقات مختلف اجتماعی و درجات متفاوت علاقه نسبت به خدمت عیسی بودند، شنیدند که عیسی می‌گوید که او خداست. عکس‌العمل آنان و پاسخ عیسی می‌تواند موضوع تحقیق و مطالعهٔ جالبی باشد.

متی ۲۱. بیایید نگاهی داشته باشیم به گفتگویی که بلافاصله بعد از پاکسازی معبد توسط عیسی انجام گرفت. عیسی تازه وارد شهری شده بود که جمعیت انبوه آن او را با حمد و ثنا خوشامد گفته بودند. آنان مرتباً فریاد برمی‌آوردند: «هوشیعانا، پسر داودا ...» (آیهٔ ۱۵). اما اینکار، برای رئیس کاهنان و کاتبان خوشایند نبود. آنان فکر می‌کردند که وظیفهٔ عیساست که این گونه تمجید و پرستش را بر خود نپذیرد. بالاخره او می‌بایست حکم اول از ده فرمان را می‌دانست!

آنان با حالتی خشمگین و آزرده‌خاطر به او می‌گویند: «نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟» پاسخ عیسی آنگاه که از مزمور ۲:۸ نقل قول می‌کند، آنان را بیشتر به تفکّر وامی‌دارد: «بلی. مگر نخوانده‌اید اینکه "از دهان کودکان و

شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی"؟» (آیهٔ ۱۶). بدون شک، عیسی به مخاطبان خود می‌گفت که این سخنان حمد و پرستش، از سوی خدا و برای ستایش او مهیا شده‌اند. عیسی با پذیرفتن آن «هوشیعاناها» الوهیت خود را اعلام می‌نمود.

فقط اینجا نیست که عیسی پرستش خود را توسط دیگران جایز می‌شمارد. لااقل در دو مورد دیگر او به پیروانش اجازه داد پرستش و ستایشی را که فقط مختصِ خداست، نسبت به او ابراز دارند.

«زیرا مکتوب است که "خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما." ... و چون او (عیسی) را دیدند، پرستش نمودند.»
- متی ۴:۱۰؛ ۲۸:۱۷

متی ۱۶. اولین مورد، زمانی بود که عیسی از شاگردانش خواست که به نوعی نظرخواهیِ قرن اولی، پاسخ دهند. آنان در شهر قیصریهٔ فیلیپی با مردم آنجا در تماس بودند. این شهر در شمال دریاچهٔ جلیل قرار داشت. عیسی پرسید: «مردم، مرا که پسر انسانم، چه شخص می‌گویند؟» (آیهٔ ۱۳). پس از شنیدن پاسخهای مختلف، رو به ۱۲ شاگردش کرد و مستقیماً پرسید: «شما مرا کِه می‌دانید؟» (آیهٔ ۱۵).

شمعون پطرس، با همان جسارت همیشگی اعلام کرد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده» (آیهٔ ۱۶). عیسی اگر می‌خواست مانع گسترش این عقیده بشود که او بیش از

یک انسان برجسته است، همینجا بهترین موقعیت بود. اما عیسی با این امر مخالفت نکرد، بلکه او را به خاطر اعلام ایمانش تشویق نمود. عباراتی که پطرس به کار برد، حاکی از این است که عیسی «از همان ذات» و یا با همان «خصوصیاتِ» خاصِ الهی، و خود خدا است. عیسی با توجه به اینکه اعتراف پطرس، اشاره‌ای است به الوهیت خویش، به او فرمود: «خوشا به حال تو ای شمعونِ بنِ یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمان است» (آیهٔ ۱۷). عیسی یکبار دیگر، پرستش خود توسط انسان را با کمال میل پذیرفت.

یوحنا ۲۰. در مورد دوم، گفتگوی میان عیسی و یکی از شاگردانش، به طور مشخص‌تر نشان می‌دهد که او خود را شایستهٔ عبادت و پرستش دیگران می‌دانست. این واقعه زمانی اتفاق افتاد که کمی بیش از یک هفته از قیام او از میان مردگان می‌گذشت. همهٔ شاگردان به جز توما، عیسی را دیدند، اما هر چه گفتند توما قانع نشد که عیسی زنده است. او می‌خواست خود، منجی زنده را ببیند.

هنگامی که او و سایرین، در آغاز هفتهٔ دوم پس از قیام مسیح جمع شده بودند، ناگهان عیسی در میانشان ظاهر شد. او از توما خواست که لمسش کند تا مطمئن شود که دارای بدن و جسم واقعی است. ظاهراً توما همین کار را هم انجام داد، چون چنین پاسخی داد: «ای خداوند من و ای خدای من!» (آیهٔ ۲۸). توما با این کلمات، الوهیت مسیح را در دو کلمهٔ خداوند و خدا خلاصه نمود. و عیسی همانطور که در مورد پطرس عمل کرده بود، توما را هم تشویق نمود که در

خدابودنش شک نورزیده است.

در این ۲۰۰۰ سال گذشته، وضع به همین منوال بوده است. آنانی که نخواسته‌اند ادعاهای مسیح را بپذیرند، هر جا که گفته شده عیسی خداست، سنگ تکفیر پرت کرده‌اند. در عوض، کسانی که او را شخصاً شناخته‌اند و طوری دیده‌اند که خود او اظهار کرده، وی را بدون هیچ شکّی همچون خدای مجسّم شده پرستیده و عبادت نموده‌اند.

اما به این آیات چه پاسخی می‌توان داد؟

نظرات مختلفی را که مردم راجع به عیسی دارند، می‌توان لااقل در دو گروه طبقه‌بندی کرد. اول؛ گروهی هستند که بدون مراجعه به هیچ منبع دیگر و تنها با تکیه بر تصوّرات خود، آنچه را که فکر می‌کنند مسیح باید آنطور باشد، بیان می‌کنند. دیدگاه‌های آنها ممکن است درجه‌بندیِ بسیار مفصلی داشته باشد؛ از بسیار مضحک (مثل اینکه بعضی می‌گویند عیسی یک موجود فضایی بوده که از سیّاره‌ای دیگر به زمین آمده!)، تا کاملاً منطقی (مانند گفتهٔ برخی دیگر که او را صرفاً یک معلمِ برجستهٔ اخلاق می‌دانند). اما هرگز نمی‌توان عقیدهٔ این گروه را کاملاً کتاب‌مقدسی محسوب نمود. وقتی در کتاب‌مقدس صحبت از محبت عیسی نسبت به مردم، ترحّم او بر بیماران و نصایح حکمت‌آمیز او برای عوام می‌شود، پیروان این گروه ظاهراً همه چیز را می‌پذیرند. اما در واقع این پیغام صریح کتاب‌مقدس را که می‌گوید عیسی خدا بود، رد می‌کنند.

گروه دوم متشکل است از افراد «مذهبی» که ادعا دارند کتاب‌مقدس راهنمایشان است، اما در نهایت، نتیجه‌گیریشان با آنچه که راست دینیِ مسیحی می‌گوید، یکسان نیست. فرقه‌های غلط متعددی که وجود دارند، همه در این گروه طبقه‌بندی می‌شوند. اینها وقتی این نتیجه را می‌گیرند که کتاب‌مقدس چیزی در تأیید بحث خدا بودن عیسی نمی‌گوید، واقعاً حس می‌کنند که حق با آنهاست. بیایید نگاهی داشته باشیم به بعضی آیاتی که اینان در تأیید

نظر خود و یا جهت ردّ آموزهٔ الوهیت مسیح به کار می‌برند.

یـوحنا ۲۸:۱۴. اگـر مـرا مـحبت مـی‌نمودید خوشحال می‌گشتید که گفتم نزد پدر می‌روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است. عده‌ای از این آیه استفاده می‌کنند تا «ثابت» نمایند که عیسی نسبت به خدا در مرتبهٔ دوم قرار دارد. آنها می‌پرسند چطور عیسی می‌تواند خـدا باشد، در حالی که خدا بزرگتر از اوست؟ پاسخ و توضیح این را می‌توان از تعلیم پولس در فیلیپیان ۲:۵-۸ شـروع کرد. پولس می‌فرماید:

> پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد. لیکـن خـود را خـالی کـرده صـورت غـلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد. و چون در شکل انسـان یـافت شـد، خـویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.

عیسی تصمیم گرفت بـرخـی از خـصوصیات خـود را موقتاً کنار نهد تا بتواند خدا-انسان باشد. او تصمیم گرفت که نه فقط نسبت به خدای پدر بلکه حتی در برابر انسان هم تابع باشد. البته این کـار هـیچ ربـطی بـه ذات او کـه تغییرناپذیر است ندارد و فقط بر هدف و مـوقعیت او در طی دورهٔ زندگی زمینی‌اش تأثیر می‌گذارد. از اینکه عیسی تصمیم گرفت تا دیگران را خدمت کند (به مرقس ۴۵:۱۰)، هیچکس نمی‌تواند چنین نتیجه‌گیری کـند کـه او مـقامی

پایین‌تر از سایر انسانها دارد. به همین تـرتیب، هـیچکس نمی‌تواند چنین نتیجه‌گیری کند که چون عیسی هنگامی که بر این کُرهٔ خاکی گام برمی‌داشت خود را تابع خدای پـدر ساخته بـود، پس کـمتر از خـدا است. آیـهٔ یـوحنا ۲۸:۱۴ الوهیت عیسی را انکار نمی‌کند، بلکه تبعیت داوطلبانهٔ او از خدای پدر در طی حیات ۳۳ ساله‌اش در بین انسانها را نشان می‌دهد.

از اینکه عیسی تصمیم گرفت تا دیگران را خدمت کند، هیچکس نمی‌تواند چنین نتیجه‌گیری کند که او مقامی پایین‌تر از سایر انسانها دارد. به همین تـرتیب، هـیچکس نـمی‌توانـد چـنین نتیجه‌گیری کند که چون عیسی هنگامی که بر این کُرهٔ خاکی گام برمی‌داشت خود را تابع خدای پدر ساخته بود، پس کـمتر از خدا است.

مکاشفه ۱۴:۳. و به فرشتهٔ کـلیسا در لائودکیه بنویس که، "این را می‌گوید آمین و شاهدِ امین و صدیق که ابتدای خلقت خداست." «آمین» این آیه، آشکارا عیسی مسیح است. اما تفسیر بخش آخر آیه، مرزی است که معتقدان به الوهیت مسیح را از مـخالفان آن جـدا می‌سازد. آنانی که با خدا بودن عیسی مخالفند، بحثشان این است که «ابتدای خلقت خدا» بوضوح یعنی ایـنکه عـیسی اولین موجود و مخلوقی بود که توسط خدا شکل داده شد. تکیه بر همین فرض می‌تواند نقطهٔ پایانی باشد بر آمـوزهٔ «الوهیت عـیسی»؛ چـرا کـه نـمی‌توان پـذیرفت شـخصی

غیرازلی، خدای ازلی و ابدی باشد. بیایید ایـن فـرضیه را بررسی کنیم و دریابیم آیا معتبر و پایدار است یا خیر.

اول؛ لازم است راجع به اصـل تـرجـمهٔ ایـن عـبارت، نکته‌ای را تشریح کنیم. مـتن اصـلی یـونانی چـنین است: «ابتدای خلقتِ خدا». ساختار دستور زبان یـونانی در ایـن عبارت اجازه نمی‌دهد که این عـبارت را «ابـتدای خـلقت توسط خدا» ترجمه کنیم.

دوم؛ واژهٔ یـونانی بـه کـار رفـته بـرای «ابتدا» *(arché)* حاکی از نقش فاعلی در آفریدن است نه حالت مفعولی در آفریده شـدن. پس عـیسی، آغـازگر آفـرینش خداست؛ نه اولین موجود خلق شده. این تفسیر صحیح متن مورد نظر، با سایر آیات کتاب‌مقدس که بر الوهیت مسیح و نقش او به عنوان آفریننده تأکید دارند، هماهنگ است.

کـولسیان ۱۵:۱. و او صـورت خـدای نـادیده است، نخستزادهٔ تمامی آفریدگان. هر کس می‌دانـد که نخستزاده چیست. نخستزاده یعنی اولین طفلی که به دنیا می‌آید - با تـمام حـقوقی کـه پس از تـولد بـه او تـعلق می‌گیرد. بله، گاهی فقط همین معنی می‌دهد. اما گاهی هـم مانند سایر واژه‌ها، ممکن است معانی دیگری هـم داشـته باشد. این عنوان می‌تواند حاکـی از شأن، مـقام و امـتیاز باشد. به اظهارات پولس که فقط سه آیه بعد از این آمده توجه کنید: «و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخستزاده از مُردگان.» بـدیهی است کـه واژهٔ نخستزاده در اینجا معنی تمثیلی دارد. در اینجا هم مانند کاربردش در عبرانیان ۲۳:۱۲، حاوی معنی‌ای بسیار والاتر

از صِرفِ به دنیا آمدن طفلی برای یک خانواده دارد.

«در او همه چیز آفریده شد...همه به وسیلهٔ او و برای او آفریده شد. و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.»
- کولسیان ۱:۱۶-۱۷

اما تا ایـنجا، هـنوز دربـارهٔ ایـنکه واژهٔ نـخستزاده متضمن مفهوم و معنای برتر بودن است، در مرحلهٔ احتمال هستیم و نـه یـقین. اگـر آیـات دیگـری نـداشـتیم شـاید نمی‌توانستیم به اطمینان کامل برسیم. اما در همین باب از کولسیان، دو آیهٔ برجستهٔ دیگر وجود دارد که نوری قوّی جهت تفسیر آیـهٔ مـورد نـظر مـا مـی‌تاباند. در کـولسیان ۱:۱۶-۱۷، پولس در اشاره به عیسی می‌گوید: «در او همه چیز آفریده شد ... همه به وسیلهٔ او و برای او آفریده شد. و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.» پولس در اینجا، خط فاصل معینی مـیان خـالق و مـخلوق رسـم می‌نماید. عیسی آشکارا از آفرینش متمایز است، چرا کـه خودِ او در آفرینش دست دارد. ممکن نیست آفریننده، خود را خلق کرده باشد.

یوحنا ۳۴:۱۰. عیسی در جواب ایشان گفت، "آیا در تورات شما نوشته نشده است که «من گفتم شما خدایان هستید»؟" برای کسانی کـه نـمی‌خواهـند ایمان بیاورند که عیسی خداست، این آیه محرک خوبی به شمار می‌آید. آنان می‌پرسند: «چه اشکالی دارد که عیسی بگوید او خداست؟ خدایان بسیاری هستند. حـتی عـیسی

دشمنانش را در اینجا خدایان می‌نامد. بنابراین اگر در الهیات عیسی جای کافی برای دشمنانش هم هست که خدایان نامیده شوند، خدا بودن خود او نیز چندان منحصر به فرد محسوب نخواهد شد.»

این گونه تفکّر، هر چقدر هم ظاهر منطقی داشته باشد، نیّت و منظور سخنان عیسی در یوحنا باب ۱۰ را نمی‌رساند. گفتهٔ عیسی نقل قولی است از مزمور ۶:۸۲ که در آن، موقعیت چنین به تصویر کشیده شده که انگار خدا وارد جمع حکم‌کنندگان می‌شود تا رفتار غیرعادلانه‌شان با سایرین را محکوم نماید. کلمه‌ای که «خدایان» ترجمه شده در اصل «قدرتمندان» و یا در اینجا «حاکمان یا داوران» معنی می‌دهد.

عیسی از این نقل قول ظاهراً غیرعادی در مباحثهٔ خود استفاده می‌کند تا ریاکاری دشمنانش را برملا سازد. آنها به جملهٔ آساف که داوران انسانی را «خدایان» نامیده اعتراض نکردند، اما وقتی این عیسی که قدوس و بی‌همتاست، خود را «پسرخدا» نامید، او را رد کردند.

کمک به شما جهت یاری به دیگران

ذیلاً فهرستی از سؤالات مناسب آورده شده تا بتوانید از اینها در تدریس یا شاگردسازی استفاده نمایید. پیشنهاد ما این است که قبل از پرداختن به بخش اصلی این کتابچه، ابتدا این سؤالات مطرح شوند.

اظهارات عهد عتیق

۱ – نبوتهای عهد عتیق که راجع به الوهیت عیسی سخن می‌گویند، چه ارزشی دارند؟

۲ – اگر هیچ نبوتی در عهد عتیق راجع به مسیح وجود نمی‌داشت، این امر چه تأثیری بر نظر شما نسبت به او می‌گذاشت؟

۳ – هر نبوت برای اینکه جهت اثبات الوهیت مسیح به کار آید، به نظر شما باید حاوی چه نکات خاصی باشد؟

اظهارات عهد جدید

۱ – برای مردم هم دوره با مسیح، چرا اهمیت داشت که بگویند عیسی خدا است؟

۲ – یوحنا ۱:۱-۴ در مورد عیسی به ما چه می‌گوید؟

۳ – به جز یوحنا ۱:۱-۴ از چه آیات دیگری در عهد جدید در تأیید الوهیت عیسی می‌توانید استفاده کنید؟

اظهارات عیسی

۱ – در اظهارات خود عیسی راجع به الوهیت او، چه نکتهٔ اساسی وجود دارد؟

۲ – وقتی که عیسی در مورد الوهیت خویش سخن می‌گفت، آیا مخاطبانش می‌فهمیدند که چه می‌گوید؟

۳ – کدامیک از کارهایی که عیسی می‌کرد، الوهیت او را نشان می‌داد؟

مواظب باشید که او را چه می‌نامید

فرض کنید در یک کتابفروشی در جستجوی کتاب هستید و بالاخره کتابی راجع به درستکاری به چشمتان می‌خورد. نگاهی به فهرست می‌اندازید و چند صفحه‌ای را مرور می‌کنید تا اینکه بالاخره با نگاهی به فصل آخر درمی‌یابید که اگر این کتاب در قفسهٔ کتابخانهٔ شخصی شما جا بگیرد، ارزشمند خواهد بود. بهای آن را می‌پردازید و آن را به خانه می‌برید و مشغول مطالعه‌اش می‌شوید. در حالی که مجذوبِ افکار نویسنده شده‌اید، شروع می‌کنید به یادداشت برداشتن و با اشتیاقِ بسیار سعی می‌کنید هر چه می‌توانید دربارهٔ درستکاری بیشتر بیاموزید تا سطح امانت و مورد اعتماد بودن خود را هم –که در هیچکس زیاد نیست– بالا ببرید.

بدیهی است که نویسنده از موضوع مورد بحث خود اطلاع بسیار دارد. پس به ذهن شما خطور می‌کند که بهتر است کمی راجع به وی تحقیق کنید. به پشت جلد رجوع می‌کنید و راجع به زندگینامهٔ مؤلف، مطلبی این چنین می‌خوانید: «نویسنده، که مدعی است خردمندترین شخص عصر خود می‌باشد، خود را پادشاه ایالات متحده می‌نامد. وی که از کهکشانی دوردست آمده، وقت آزاد خود را در ترسیم شاهکارهای هنری، نگارش آثار ادبی و کسب میلیونها دلار در معاملات املاک، صرف می‌کند.»

یقیناً کتاب را بر زمین خواهید کوبید و یا شاید به کتابفروشی بروید تا پولتان را پس بگیرید و یا لااقل به

نزدیکترین سطل زباله مراجعه خواهید کرد! وقتی متوجه شوید که نویسندهٔ فوق راجع به خود چه فکر می‌کند، دیگر به هیچ یک از حرفهایش اعتماد نخواهید کرد و هر آنچه راجع به امانت و درستکاری نوشته باشد، از نظر شما پوچ و بی‌ارزش خواهد شد.

این داستانِ خیالی چه ارتباطی با عیسی مسیح داشت؟ این حکایتی که در بالا تصویر شد، نشان می‌دهد که اگر عیسی واقعاً خدا نبود، ما نسبت به کتاب‌مقدس چه عکس‌العملی نشان می‌دادیم. اگر عیسی واقعاً خدا–انسان نمی‌بود، نسبت به تمام آنچه که راجع به او نوشته شده، با بی‌اعتمادی و ناباوری برخورد می‌کردیم. داستان مذکور نشان می‌دهد که مردم، سخنان هر شخص را با زندگی و شخصیت او مطابقت می‌دهند. اگر نتوانیم به شخصیت کسی اعتماد کنیم، ممکن نیست حرفهایش جلب اعتماد ما را بکند. و به همین صورت، صحّت و امانت شخصیت یک فرد نیز با قابل اعتماد بودن سخنان او سنجیده می‌شود.

اگر بخواهیم این آزمایش را در مورد عیسی به انجام رسانیم، باید چند عامل را مرور کنیم. اول اینکه، زندگی و تعالیم عیسی مسیح عالیترین نمونهٔ درستکاری و نیکویی می‌باشند. این حقیقت را تقریباً همهٔ دنیا قبول دارد. اعمال او در شفای دردمندان، احیای مردگان و محبت بی شائبهٔ او نسبت به همه، با تعالیمش راجع به مهربانی، رحم و سایر خصوصیات اخلاقی مطابقت دارد. پس می‌توان نتیجه گرفت که عیسی شخصی است متکی به اخلاقیات و قابل اعتماد.

اگر نتوانیم به شخصیت کسی اعتماد کنیم،
ممکن نیست مرفهایش جلب اعتماد ما را بکند.

عامل دومی که باید در نظر داشت این است که عیسی ادعا نمود که با خدا برابر است، پسرِ خداست، و خودِ خداست. پیروان عیسی با اعترافات و پرستششان، و دشمنان او نیز با اعتراضات و برخوردهایشان این ادعای مسیح را ثابت کردند.

با توجه به دو عامل فوق، فقط سه راه منطقی پیش پای ما است تا بتوانیم بگوییم که عیسی کیست:

۱ - یک دیوانهٔ فریبکار. اگر عیسی خدا نیست پس باید متهمش کنیم که جنون و عُقدهٔ خودبزرگ‌پنداری داشته است! اما آنانی که او را از نزدیک می‌شناختند، می‌دانستند که ادعای الوهیت عیسی چیزی دور از ذهن و غیرقابل باور نبوده است. آنها دریافتند که این ادعا با آنچه که خود نیز از او دیده‌اند کاملاً مطابقت دارد.

۲ - یک دروغگوی به تمام معنا. اگر عیسی خدا نیست پس حتماً دروغ گفته است. در این صورت، خود او حتماً می‌دانست که آنچه ادعا می‌کند نیست. اما هر چه بیشتر به زندگی او می‌نگریم، باور چنین فرضی بیشتر محال می‌نماید. اگر او در چنین نکتهٔ مهمی دائماً دیگران را فریب می‌داده، پس چطور می‌توانسته صداقت و قابل اعتماد بودن را به دیگران منتقل سازد؟ اگر او تا به این حد خلافکار بوده چطور توانسته این همه انسانهای صادق و

دقیق را بفریبد؟ چطور ممکن است شخصی تا به این حد معتقد به اخلاقیات، چنین دروغگوی بزرگی باشد؟

۳ - خدا. آنچه که عیسی گفت و عمل کرد، تماماً در تأیید این انتخاب سوم می‌باشد. عیسی همهٔ نبوتهایی را که در مورد شخصی موعود بودند که خدای روی زمین بباید می‌بود، به اتمام رسانید. او خصوصیات خدای ابدی را در خود آشکار نمود. هر شخص گناهکاری درمی‌یابد که عیسی بی‌گناه بود. او به نحوی خاص و متمایز از دیگران، کتاب‌مقدس را می‌دانست. او کارهایی کرد که انجامش فقط از خدا برمی‌آمد.

یک دیوانه هر چیزی می‌تواند ادعا کند، اما قادر به انجامش نیست. اما عیسی انجام داد. یک دروغگو می‌تواند با هزار حُقّه و کَلَک مردم را بفریبد، اما نمی‌تواند هیچیک از گفته‌هایش را ثابت کند. اما عیسی در جایی به دنیا آمد که آن خدا-انسان می‌بایست به دنیا می‌آمد، در جایی زندگی کرد که آن خدا-انسان می‌بایست می‌زیست، طوری مرگ را پذیرفت که آن خدا-انسان می‌بایست می‌مُرد، و طوری دوباره زنده شد که فقط آن خدا-انسان می‌توانست دوباره زنده شود.

حال، عیسی را چه می‌نامید؟ فقط سه راه پیش پای شماست. اگر غیر از خدا، هر نام دیگری بر او بگذارید، روح ابدیتان در معرض خطر بسیار جدّی قرار خواهد گرفت. فقط وقتی که تشخیص دهید عیسی خداست، خواهید توانست او را به عنوان منبع حیات بشناسید. اگر تمام کلام خدا را بپذیرید - نه فقط آنچه مربوط به زندگی عیسی

است، بلکه هر چه که الوهیت او را هم آشکار می‌سازد - آنگاه اهمیت مرگ او را درخواهید یافت. مواظب باشید که او را چه می‌نامید. حیات ابدی شما به این بستگی دارد.

آنچه نمی‌توانید بگویید

(نقل از مسیحیتِ ناب *Mere Christianity*
نوشتهٔ سی. اس. لوئیس **C. S. Lewis**)

اکنون مایلم از شما بخواهم سخنان احمقانه‌ای را که مردم اغلب راجع به عیسی مسیح می‌گویند، بر زبان نرانید: «من حاضرم عیسی را به عنوان یک استاد بزرگ اخلاقیات بپذیرم اما این ادعایش را که او خداست، قبول ندارم.» این چیزی است که ما نباید بر زبان برانیم. شخصی که صرفاً یک انسان باشد، اما حرفهایی مانند سخنان عیسی گفته باشد، نمی‌تواند یک استاد بزرگ اخلاقیات به شمار آید. چنین شخصی یا باید دیوانه باشد - از آن دیوانه‌هایی که خود را ناپلئون می‌نامند! - و یا باید خودِ شیطان باشد که از جهنم سر برآورده! شما باید انتخاب خود را مشخص کنید. یا عیسی مسیح، پسر خدا بود و هست؛ و یا یک دیوانه و یا حتی بدتر از آن! می‌توانید او را نادان بنامید و صدایش را خاموش سازید، می‌توانید بر رویش تُف اندازید و او را به عنوان یک روح پلید بکُشید؛ و یا می‌توانید بر پایش بیفتید و او را خداوند و خدا بنامید. اما دست از تعارفات بیهوده بردارید و دیگر او را استادِ اعظمِ اخلاقیات ننامید. او یا آنطور که خودش گفته خداست و یا آنطور که مخالفینش القا می‌کنند، دیوانه و دروغگو. راه دیگری برای شما باقی نمانده است.

یا عیسی مسیح، پسر خدا بود و هست؛ و یا یک دیوانه و یا حتی بدتر از آن!

پس با حق انتخاب سرنوشت‌ساز و دهشتناکی مواجه هستیم. این شخصی که در موردش سخن می‌گوییم، یا همان چیزی بود (و هست) که خودش گفته و یا دیوانه است و یا حتی بدتر از آن. برای من روشن است که او نه دیوانه بود و نه شیطانِ پلید. در نتیجه، این دیدگاه را می‌پذیریم که او خدا بود و هست – هر چقدر هم که این امر برای دیگران عجیب و ترسناک و ناخوشایند هم به نظر آید، مهم نیست.

شما چه می‌گویید؟

سؤالی که باید به آن پاسخ بدهید، ساده است.

سؤال این نیست که نظر شما راجع به یک دین خاص چیست؟

سؤال این نیست که نظر شما راجع به مسیحیان چیست؟

سؤال این نیست که این اواخر چه اعمال نیکویی از شما سر زده است؟

سؤال این نیست که رسوم کلیسای شما چیست؟

سؤالی که در میان هر انسان و خدای او قرار دارد این است: بالاخره راجع به عیسی مسیح چه می‌گویید؟ عیسی فرمود: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزدِ پدر جز به وسیلهٔ من نمی‌آید» (یوحنا ۶:۱۴). پولس و سیلاس گفتند: «به خداوندْ عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت» (اعمال ۳۱:۱۶). لوقا می‌نویسد: «در هیچ‌کس دیگر غیر از او نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال ۱۲:۴). و پولس می‌افزاید: «خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد» (دوم قرنتیان ۱۹:۵).

پیغام، واضح و روشن است: تنها راه رسیدن به خدا، ایمان به عیسی مسیح است. بنابراین، تصمیم شما چیست و با او چه می‌کنید؟ آیا اجازه می‌دهید که حرفهای منحرف کنندهٔ یک فیلسوف، شما را از اعتماد بر منجیِ عالم

بازدارد؟ آیا اجازه می‌دهید که نیرنگ یک مترجم باعث شود که عیسی را رد کنید؟ آیا اجازه می‌دهید که کَفّهٔ تفکّراتِ صرفاً انسانی، بر پیغام خدای متعال سنگینی کند؟

لطفاً این کار را نکنید! عیسایی را بپذیرید که در کلامش معرفی شده است. به قربانی او بر صلیب جلجتا برای گناهان شما، ایمان آورید. و آن شادی‌ای نصیب‌تان خواهد شد که از رهایی از مجازات گناه منشأ می‌یابد. با عیسی چه خواهید کرد؟ این مهمترین سؤال زندگی شماست که باید به آن پاسخ بدهید.